

گفتمان‌های خدا ° خلیفگی و خدا- پادشاهی

در نصیحة الملوک امام محمد غزالی

تاریخ دریافت: ۹۷/۶/۲۱

تاریخ تأیید: ۹۷/۱۲/۱۳

مهناز عباسی *



هدف پژوهش حاضر، بررسی ویژگی‌ها و نظام ارزشی گفتمان حکومتی پادشاهی و خلیفگی در کتاب نصیحة الملوک امام محمد غزالی است. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی بوده و نتایج حاکی از آن است که در گفتمان حکومتی پادشاهی، پادشاه فره را از ایزدان گرفته و موظف به اجرای عدالت و استیفای حقوق انسانی است؛ رعیت نیز تابع بی چون و چرای پادشاه‌اند. در گفتمان حکومتی خلیفگی نیز، خلیفه، سایه‌ی خدا روی زمین است و ماموریت اجرای احکام و حدود الهی و احسان به مردم را به عهده دارد؛ مردم نیز باید تابع محض خلفا و امرا باشند. در گفتمان پیشنهادی غزالی رابطه‌ی دو گفتمان، تعاملی است نه تقابلی؛ بدین معنا که ارزش‌ها و مفاهیم از اسلام و سیستم، و آداب و شیوه‌ی حکومت از گفتمان پادشاهی وام گرفته شده است. تئوریسین‌هایی مانند غزالی قدرت را از آسمان‌ها گرفته و به شاه یا خلیفه اعطا کرده‌اند؛ از سوی دیگر، با ایجاد باور برگزیده‌بودن این افراد، مردم را تابع محض خلیفه ساخته و از آن‌ها فرمان‌برهایی مطلق درست می‌کنند. در سراسر متن کتاب نصیحة الملوک نوع افعال برای پادشاهان پیشااسلامی، ماضی و مضارع اخباری با قطعیت زیاد است؛ اما فعل‌های مربوط به خلفا بیش‌تر التزامی است و اغلب از انشایی با دلالت امر غایب بهره می‌برد.

کلیدواژه‌ها: خلیفگی، پادشاهی، نصیحة الملوک، غزالی.

سیاست مُدُن و نحوه‌ی اداره‌ی شهرها از سالیان دور، ذیل حکمت عملی اندیشمندان اسلامی قرار داشت و در مدارس مختلف تدریس می‌شد. اگرچه به احتمال بسیار، از دیدگاه‌های گوناگون دیگر سرزمین‌ها نیز استفاده می‌کردند، اما نگاه توأم با باورهای دینی و قدرت‌های حکومتی در سرزمین ایران هرگز خدشه پیدا نکرد. همواره در قبل از ورود اعراب و پس از حکومت خلفا، آن‌چه در این محیط اجتماعی، قدرت واقعی و پیروز را ایجاد کرده است، باورهای ایدئولوژیک به‌ویژه باورهای دینی بوده است. ورود اسکندر به ایران گرچه موجب شکست ایرانیان شد، اما نظام فکری ایرانیان را دچار تحول اساسی نکرد. در ورود اعراب به ایران، قضیه شکل دیگری یافت و نوع نگاه اجتماعی ایرانیان دست‌خوش تحولات بزرگ و بنیادین شد. این نکته در تفکر نظام حکومتی قابل بررسی بیش‌تر است. مردمی که با نظام طبقاتی جامعه دست به گریبان بودند، با شعاری از یک دین مواجه شدند که بر مبنای آن، حاکم باید به فکر ضعیفان باشد و حتی در میان آن‌ها زندگی کند! این نوع حکومت البته در جامعه‌ی اعراب شاید فقط در چند دهه‌ی نخستین اجرا شد و اندک‌اندک در تقابل گفتمان‌های حکومتی اعراب، مسلمانان با سایر جوامع اطراف - از جمله ایران - اشرافیت نظام حاکم را بر ساده‌زیستی ترجیح دادند و بیش‌تر از آن‌که نوع نگاه حکومتی قرآن را به ایران و عثمانی بدهد، از این جوامع، اشرافی‌گری با پشتوانه‌ی تائید وجودی به‌نام خدا را اخذ کردند.

دشواره‌ای به‌نام شیوه‌ی اداره‌ی کشور، چگونگی ارتباط قدرت با مردم و بالعکس و ضرورت دست‌یابی به الگویی مطلوب از حکومت، غزالی را واداشت تا با تالیف اندرزنامه‌ای به‌نام «نصیحة‌الملوک» به بحران در فضای پرآشوب زمانه‌ی خود پایان دهد. پرسش این است که چرا یک اندیشه‌ورز قدرتمند، خود را ملزم به کتابت در چنین موضوعی می‌داند؟ چه انگیزه‌هایی باعث شده است که غزالی در این حوزه وارد شود؟ بی‌تردید نگاه غزالی، به سیر فردی یک انسان ختم نمی‌شود و می‌داند که اگر نظام حکومتی یک جامعه درست عمل کند، افراد هم به‌صورت فردی می‌توانند زندگی بهتری و متعالی‌تری داشته باشند. غزالی اندیشمندی است که بر بسیاری از محققین جامعه‌ی علمی وقت خود تأثیرات فوق‌العاده‌ای داشته است. از جمله‌ی مهم‌ترین افرادی که به‌شدت تحت‌تأثیر غزالی قرار داشتند، سعدی است که مکرر از تذکر سخنان و اندیشه‌های وی بهره می‌برد (فقیه ملک مرزبان و فردوسی، ۱۳۹۱). حافظه‌ی تاریخی یک قوم با حوادث مهم و با تفکرات



شخصیت‌های مهم آن قوم شکل می‌گیرد. بی‌تردید غزالی از جمله‌ی مهم‌ترین شخصیت‌هایی است که بر ذهنیت ایرانیان و حتی دیگر اقوام منطقه تاثیر گذاشته است. در ذهن ایرانیان، گفتمان حکومتی با افرادی هم‌چون غزالی ساخته شده است. بر ماست که نخست شیوه‌ی تفکر این بزرگان در مورد قدرت‌ها و باورهای مربوط به اداره‌ی جامعه را شناخته، آن‌گاه به تحلیل و بازبینی آن بنشینیم. خواه یا ناخواه، ما بر اساس آن چه بوده‌ایم، برای آن چه می‌خواهیم باشیم، برنامه‌ریزی می‌کنیم.

سوال این‌جاست که غزالی برای پادشاهان و ملوک چه نصیحتی دارد؟ به چه قدرتی در نظام حکومتی پادشاهان اعتقاد دارد؟ کدام باورها را با یادآوری و تذکر مثبت پیش روی خواننده می‌گذارد؟ ویژگی‌ها و نظام ارزشی گفتمان خلفای مسلمان را چگونه معرفی می‌کند؟ غزالی میان "گفتمان خلیفگی" و "گفتمان پادشاهی" چه رابطه‌ای می‌بیند؟ در پژوهش پیش‌رو برای فهم گفتمان حکومتی انتخابی غزالی، از روش تحلیل متن "فرکلاف" استفاده شده است.

از ابتدای شکل‌گیری تحلیل گفتمان^۱ (به‌ویژه تحلیل انتقادی گفتمان)^۲ "نورمن فرکلاف" از چهره‌های شاخص آن به‌شمار می‌آید. تحلیل گفتمان وسیله‌ای برای فهم دوره‌ی تاریخی مورد مطالعه می‌باشد. برای تبیین ابعاد اجتماعی هر کردار اجتماعی‌ای (در مقاله‌ی حاضر "حکومت") و چگونگی پیوند آن با متن، می‌توان از نظریه‌ی فرکلاف بهره برد. در روش وی هر متن بایستی در سه سطح: "توصیف"، "تفسیر" و "تبیین" بررسی شود:

الف. سطح توصیف: پرسش اصلی توصیف، مساله‌ای است که مؤلف متن را برای آن نوشته است.

ب. سطح تحلیل (چگونگی): نسبت بین مساله‌ی مؤلف، که براساس آن به تولید متن دست زده، و نظام معرفتی وی چگونه است؟ در تاریخ نگارش متن چه رویکردهایی نسبت به مساله وجود داشته است؟ رابطه‌ی تاریخی، اجتماعی مساله با متن چیست؟

ج. سطح تبیین (چگونگی و چرایی): پرسش اصلی تبیین، چرایی تاثیرگذاری نظام دانایی مؤلف بر تمایل وی به سمت اتخاذ رویکردهای خاص می‌باشد. این‌که چرا مؤلف به



1. Discourse analysis.
2. Critical Discourse analysis.



چنین نظام گفتمانی خاصی رسیده است؟

تکنیک کاربست راهبرد گفتمان از طریق تجزیه و تحلیل واژه‌های متن، چگونگی چینش بند (پاراگراف)، تاکیدها، تکرارها، آغازها و پایان‌های مطلب و نام‌گذاری است که می‌توان آن را به‌مثابه یک سامانه‌ی فکری دانست که مؤلف از موضوع مورد بررسی خویش ارائه کرده است (صیامیان و جمشیدی، ۱۳۹۱، ۲۵).

تحلیل متن، تحلیل ساخت‌های زبانی و صورتی متن است. این بررسی در قالب توجه به واژگان، دستور، نظام آوایی و انسجام اتفاق می‌افتد. در برخی موارد، واژگان، متن را به‌لحاظ ایدئولوژیک معنادار می‌کنند و در سطحی فراتر نحوه‌ی باهم‌آیی یا هم‌نشینی واژه‌ها طرح خاصی به متن می‌دهند. نحوه‌ی چینش دستوری جملات در متن می‌تواند منظور ویژه‌ای را به‌همراه داشته باشد و البته انتقال استعاره‌ای یک کلمه یا عبارت از یک قلمرو کاربردی به قلمروی دیگر چنین نقشی را ایفا می‌کند. به‌عنوان مثال: «حبس انفرادی» به‌گونه‌ای استعاری، یک وضعیت پزشکی را در قالب «زندانی‌شدن» بازنمایی می‌کند (فرکلاف، ۱۳۸۷، ۱۷۴). در راستای مدد جستن از روش تحلیل متن، در این پژوهش، ابتدا گزاره‌های گوناگون مربوط به دو گفتمان را در نصیحة‌الملوک جمع‌آوری کرده، آن‌گاه با توجه به صفات و نام‌گذاری‌ها و ارزش‌گذاری‌ها، ویژگی‌های هر گفتمان را ذکر کرده‌ایم و در انتها نیز به تفسیر و تبیین نظام‌های حکومتی معرفی شده در متن کتاب پرداخته‌ایم.

نصیحة‌الملوک غزالی از دو دوره‌ی ایران، دوره‌ی پیشاسلامی و ایران دوره‌ی اسلامی (تا قرن ۵) سخن می‌گوید. وی از ذکر اسامی خاص استفاده می‌کند؛ ویژگی‌های مشهور هر پادشاه را در کتاب خود ذکر کرده و سعی می‌کند ضمن برشمردن بایدها و نبایدها، الگویی صحیح برای حاکمان وقت ترسیم نماید. بدین ترتیب غور و تأمل در این کتاب و این دیدگاه، شاید محققان امروزی را برای شناخت سیر اندیشه در گفتمان حکومتی در ایران یاری رساند.

بر این اساس، سوالات پژوهش پیش‌رو عبارت است از:

۱. ویژگی‌ها و نظام ارزشی گفتمان حکومتی پادشاهی کدام است؟
 ۲. ویژگی‌ها و نظام ارزشی گفتمان حکومتی خلیفگی کدام است؟
 ۳. رابطه‌ی این دو گفتمان در متن نصیحة‌الملوک، تقابل است یا تعامل؟
- براساس سوالات، فرضیه‌ی پژوهش از این قرار است:

۱. در گفتمان حکومتی پادشاهی، پادشاه، فره را از ایزدان می‌گیرد و موظف به اجرای

- عدالت و استیفای حقوق انسانی بوده و رعیت نیز تابع بی‌چون و چرای اویند.
۲. در گفتمان حکومتی خلیفگی، خلیفه سایه‌ی خدا روی زمین، مأمور اجرای احکام و حدود الهی و احسان به مردم است؛ مردم نیز باید تابع محض خلفا و امرا باشند.
۳. رابطه‌ی دو گفتمان در متن نصیحة‌الملوک، تعاملی است نه تقابلی.

کتاب‌هایی در باب ذکر احوال پادشاهان ایرانی و توصیه و نصیحت حکام

همواره چگونگی سامان‌دهی و اداره‌ی جامعه از دغدغه‌های مهم صاحب‌نظران عرصه‌ی حکمت عملی بوده است. ذکر نام همه‌ی آثار طبعا در این جا ممکن نیست؛ لذا به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود.

پس از آثار پهلوی، مانند: ماتیکان هزار دادستان و نیز کتیبه‌ها و متون تاریخی به‌جای‌مانده، که درباره‌ی نوع قدرت‌ها و باورهای نظام حکومتی اشاره‌هایی دارند، کتاب‌های ادبی و تاریخی و وقایع‌نگاری زیادی به این مهم پرداخته‌اند. فارسنامه ابن بلخی (متوفای پس از ۵۱۰ هجری) قاعده‌ی ملک پارسیان را اجرای عدالت دانسته است. قاضی صاعد اندلسی (متوفای ۴۶۲) نیز در کتاب "التعریف بطبقات الامم" در صفحه‌ی ۳۹ اشارات کوتاهی به سیرت پادشاهان ایرانی در مورد دوری از ظلم دارد. دینوری (متوفای ۲۸۲ هجری) در جلد اول "عیون الاخبار" در بخش السلطان، صفحه‌ی ۵۳ به شیوه‌ی حکومتی ایرانیان باستان می‌پردازد. جاحظ (متوفای ۲۲۵ ق) در "کتاب التاج" از ابتدا تا صفحه‌ی ۱۸۶ به تعدادی از رسوم پادشاهان ایران دوره‌ی پیشاسلامی پرداخته و از آن جمله، «بار عام» و شیوه‌ی اجرای عدالت را با جزئیات بیان می‌کند. نکته‌ی جالب آن‌که این داوری از سوی شاهنشاه در کتاب "سیاست‌نامه" تالیف خواجه نظام‌الملک نیز عینا نقل شده است. ثعالبی نیشابوری (متوفای ۴۲۹ ق) در طول دو جلد غرر/اخبار ملوک/الفرس نیز به تاریخ پادشاهان ایران باستان پرداخته است. ماوردی (متوفای ۴۵۰ ق) نیز از صفحه‌ی ۵۱ تا پایان کتاب "الاحکام السلطانیة" به شرح وظایف سلطان و خلیفه پرداخته است.

نصيحة الملوك

قبل از معرفی کتاب، بهتر است درباره‌ی شخصیت نویسنده و زمانه‌ی وی سخن گفت. انتخاب نصیحة‌الملوک به‌عنوان کتابی حکمی برای این پژوهش از آن‌رو است که نویسنده‌ی این کتاب، شخصیت ممتاز و متفاوتی است. متکلم است ولی به فلسفه پشت





کرده؛ گرچه تا همیشه و در همه‌ی آثارش پشتوانه‌ای از کلام اشعری یافت می‌شود و مطابق جو غالب در قرن پنجم هم‌چنان گرفتار نگاه جبری اشعری مسلکان است. صوفی است، ولی تصوفش او را به خانقاه نکشید؛ بلکه آن‌قدر درد اجتماع دارد و در متن مردم می‌زید که پس از ده سال عزلت، سیاسی‌ترین کتاب خود را می‌نویسد (غزالی، ۱۳۶۱، ۱۲۵). اندیشه‌های او همه‌ی اقشار اجتماعی را شامل می‌شود و عدالتی پایدار را برای پایان همه‌ی منازعات سیاسی و قومی و مذهبی زمان خود می‌خواهد. وی در راستای تصحیح معادلات قدرت میان خلیفه، حاکم سلجوقی و رعایا تلاش می‌کند.

عصر پر آشوب مؤلف، زمانه‌ای است که ایران مسلمان شده هنوز گرفتار پیامدهای نهضت‌های شعوبیه، مخالفین برتری عرب بر عجم، مخالفین شیعه، مخالفین اهل سنت، مخالفین حنبله، مخالفین دولت‌های مستقل و نیمه‌مستقل و غیره است. این منازعات نه فقط در سطح عالمان دین و قدرت‌مداران، بلکه در میان اقشار گوناگون عوام نیز کشیده شده و شهرهای مختلف در آتش جنگ‌های مذهبی و قومی می‌سوختند (ممتحن، ۱۳۸۳، ۱۹۵). غزالی، سیاست را «استصلاح» یا نیکو کردن مردم و ارشاد ایشان به راه راست می‌داند (غزالی، ۱۳۷۵، ج ۱، ۱۶۰). ربع اول «احیاء علوم‌الدین» سیاست را جزو علوم دین معرفی می‌کند و منظور خود را از علوم دینی، پرداختن به هسته‌ی معنوی آن می‌شمارد. آن‌چه بدان جوهر دین گفته می‌شود (قادری، ۱۳۸۶، ۹).

مورخان دلیل آشفتگی‌های قرن پنجم را در دو عامل مهم جست‌وجو می‌کنند:

۱. ضعف اقتدار خلافت اسلامی به‌دنبال رقابت سیاسی با فاطمیان مصر، تونس و یمن از خارج؛ و قیام‌های پی‌درپی علویان و زیدیان و قیام‌های سادات حسنی و مخالفت خوارج از داخل.

۲. تجزیه‌ی امپراتوری بزرگ اسلامی و تقسیم آن بین حکمرانان محلی و والیان مستقل و نیمه‌مستقل و اداره‌ی سرزمین‌ها توسط خاندان‌های ایرانی مسلمان، مانند: سامانیان (۲۰۴-۳۹۵ق) در خراسان و ماوراءالنهر، صفاریان (۲۵۲-۹۰۰ق) در سیستان، سلجوقیان (۴۲۹-۵۵۲ق) در نیشابور، همدان و کرمان و آذربایجان و اصفهان و شهرری؛ و عدم توازن روابط بین حاکمان محلی و رعیت (مردم) (لسترنج، ۱۳۷۳، ۹۳). علاوه بر دو مورد فوق، حکومت از درون با مشکلاتی دست به‌گریبان بود. لزوم تبعیت از حکومت مرکزی آن زمان (خلفای عباسی) هم مشکل را دو چندان می‌کرد؛ لذا غزالی آن زمانه را اوج انحطاط و آخرالزمان می‌دانست.

معرفی بخش‌های نصیحة الملوک

غزالی پس از مقدمه‌ای مفصل در هفت باب، به پادشاهان ایرانی و خلفای اسلامی می‌پردازد. او در مقدمه‌ی ۷۹ صفحه‌ای خود ضمن مخاطب قراردادن خلیفه‌ی وقت، اصول دین از جمله توحید، معاد و نبوت را یادآور می‌شود و با تذکر در مورد قیامت، خلیفه را به انجام فرایض دعوت می‌کند. در ادامه‌ی این مقدمه‌ی ۷۹ صفحه‌ای، از مواعظ و نصایح اخلاقی مربوط به قواعد کشورداری و رعایت عدل و داد پادشاهان و امرا می‌شنویم که جزوی از اجزای «حکمت عملی» شمرده می‌شوند.

باب اول که طولانی‌ترین باب است در مورد «عدل و سیاست و سیرت ملوک و ذکر پادشاهان پیشین و تاریخ هر یکی» است. باب‌های بعدی به ترتیب در موضوعات «سیاست وزارت و سیرت وزیران»، «اندر ذکر دبیران و خردمندی ایشان»، «اندر همت ملوک و بلندهمتی»، «در حکمت حکیمان و ذکر حکمت»، «شرف خرد و خردمندان» و «اندر صفت زنان و خیر و شر ایشان» نگاشته شده‌اند. بی‌تردید مهم‌ترین بخش کتاب، باب نخست است که حجم آن نیز با جمع شش باب دیگر تقریباً برابری می‌کند (همای، ۱۳۶۱، ۶۵).

در اولین بخش از باب نخست، نقش مردم را در انتخاب گفتمان منتخب خود، اطاعت و تبعیت مطلق معرفی می‌کند و با استناد به آیه‌ی ۵۸ سوره‌ی نساء: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» بر لزوم این متابعت تأکید می‌ورزد (همان، ۸۱). انتهای این باب را نیز با همین آیه و همین توصیه به پایان می‌رساند (همان، ۱۷۱) و می‌گوید:

اما قدر مهتران بیاید دانستن و بر کهتران ستم نباید کردن، و حق بزرگداشتن سلطان را واجب است که نگه دارند، و به هیچ حال اندرو عاصی نشوند، تا قول خدای را کار بسته باشند. چنان که پیش از این یاد کردیم: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم!»

توصیف متن

در توصیف متن به ویژگی‌هایی دقت شد که بیش از سایر خصوصیات صوری نشان‌دهنده‌ی شکل گفتمانی مورد نظر نگارنده است و تفاوت گفتمان‌های خلیفگی و پادشاهی را نشان می‌دهد. از جمله‌ی آن‌ها شکل ساختاری اصلی متن است. علاوه‌بر آن، واژگان و القاب مربوط به قدرت و باور نظام حکومتی و وجه اخباری و التزامی افعال بود که نوع اعتقادات را نشان می‌دهند. روابط اجتماعی میان شخصیت‌های مطرح در هر گفتمان، چه در بیان ضمنی حکایت و چه در توصیف آزاد غزالی، از پادشاه یا خلیفه طرح می‌شود؛ سپس فاعل و کنش‌گرهای این دو گفتمان نشان خواهند داد که هر کدام از چه هویتی در اجتماع برخوردارند.



الف. ساختار صوری و محتوایی متن از مقدمه تا هفت باب

اگر الگوی ذهنی غزالی را به دقت و ارسی کنیم، نکته‌ی مهمی حاصل می‌شود و آن نگاه عرفانی-فلسفی وی به مقوله‌ی انسان و نظام‌های حکومتی است. در این ساختار وی تلاش می‌کند با چینی منطقی و با اعداد خاص به: خداوند، انسان مسئول در برابر خداوند و مردم (به‌ویژه حاکم) و نکاتی که این رابطه را معنا می‌دهند، بپردازد. وی در این بیان، از تمثیل اصل درخت، شاخه‌های درخت و آبشخورهای لازم برای آبیاری درخت بهره می‌برد. همه‌ی الگوی ذهنی غزالی در الوهیت و مذهب و عرفان ساخته می‌شود.

پس از مقدمه، باب اول از اهمیت بیش‌تر و حتی حجم بیش‌تر (در حد چندین برابر هر یک از باب‌ها) برخوردار بوده و عنوان «در عدل و سیاست و سیرت ملوک و ذکر پادشاهان پیشین و تاریخ هر یکی» را به خود اختصاص داده است. غزالی برای تربیت و عبرت حاکمان زمان خود از سرگذشت پادشاهان پیشین استفاده می‌کند. نکته این‌جاست که لفظ پادشاه در جای‌جای این کتاب فقط برای ملوک ایرانی قبل از اسلام به کار رفته و طبعاً در این عنوان نیز در پشت این نام، منظور سرگذشت شاهان دوره‌ی پیشااسلامی بوده است. گرچه در این باب از خلفا نیز یاد می‌شود، اما به‌صورت خاص نام و صفت شاهان ایرانی، اصل قرار می‌گیرد. در ابتدای این فصل پس از برشمردن نام و صفات شاهان ایرانی، به محض ورود اسلام و اعراب به ایران از ادامه‌ی سلسله‌ی شاهی بازمی‌ماند و با وجود این‌که متعلق به قرن پنجم بعد از هجرت است، روند منظم ملوک و خلفا و حاکمان ایرانی و عرب را رها می‌کند.

بعد از پادشاهان نام ابواب بر دو دسته می‌شوند که یا شامل بررسی گروه‌های اجتماعی‌اند که به ترتیب: وزیران، دبیران، حکیمان و آخرین آن‌ها زنان‌اند. یا در دسته‌ی دوم به ویژگی‌های مهم برای همه‌ی شخصیت‌های نظام حکومتی و اجتماعی می‌پردازد که باز به ترتیب عبارتند از بلند همتی و خرد.

ب. نام و القاب

نام‌گذاری و ذکر القاب برای پادشاهان ایرانی و خلفای اسلامی در بررسی‌گفتمان پادشاهی و خلیفه اهمیت بسیاری دارد. غزالی در باب اول نصیحة الملوک به عدل و سیاست و سیرت الملوک و ذکر پادشاهان پیشین و تاریخ هر یکی می‌پردازد. در تصور غزالی، پادشاهان پیشین ملوکی هستند که در تاریخ ایران باستان، شاهانی جهانی شمرده می‌شوند؛ شاهانی که انساب آن‌ها برای همه‌ی بشریت مهم است و باید از دیدگاه همه‌ی انسان‌ها برکره‌ی زمین به قدرت آن‌ها نگریست. پس از چند صفحه مقدمه، برای اهمیت



ذکر پادشاهان و ارتباط آن‌ها با دین و مردم، عنوانی را بدین ترتیب می‌نگارد که «ذکر انساب‌الملوک و سیرهم و تواریخهم» و در پی آن به روایت اخباری می‌پردازد که از نسل آدم علیه السلام سر رشته‌ی شاهان جهانی را به دست بگیرد. وی چنین روایت می‌کند: «آدم را فرزندان بسیار بودند و از فرزندان دو تن را برگزید: یکی شیث و دیگری کیومرث» (غزالی، ۱۳۶۱، ۸۵). شیث را به کار دین گماشت و کیومرث را به نگاه‌داشت جهان واداشت. بدین ترتیب نخستین پادشاه اندر عالم کیومرث بود که او پادشاه ایران هم شمرده می‌شود. غزالی پس از کیومرث به نام شاهان ایرانی و سال‌های پادشاهی آن‌ها به صورت منظم می‌پردازد. بی‌فایده نیست که بدانیم نام این شاهان بدون هیچ لقب و عنوانی ذکر می‌شود و برای هر یک میزان سال‌های پادشاهی آن‌ها بیان می‌گردد. جالب است که ارقام سال‌های پادشاهان اعدادی معنا دارند. از جمله‌ی اعداد ۳۰ یا ۴۰ یا ۷۰ یا ۱۰۰ و ... است که غزالی آن را ذکر کرده است و هرچه به زمان حال نزدیک‌تر می‌گردد، میزان اعداد دقیق‌تر می‌شوند. بدین ترتیب کمتر از اعداد عقود و آلف استفاده شده و رقم‌های شکسته مانند ۱۲ و ۳۶ از جمله سال‌های پادشاهی افراد ذکر می‌گردد. در این عبارات، شاه ایرانی تنها با ذکر یک اسم در فرآیندی اسنادی قرار می‌گیرد. در این فرآیندها یا سال پادشاهی وی معلوم می‌گردد و یا صفتی برای وی ثبت می‌شود. این که هیچ لقبی یا عنوانی برای نام شاهان ایرانی ذکر نمی‌شود، نشانه‌ی بی‌احترامی یا بی‌اعتقادی نیست. غزالی به تبع سایر کتاب‌ها و قصه‌های مشهور به شکل مشهور نام پادشاهان بسنده می‌کند. چنان که برای برخی از شاهان پیشوند «کی» نقل می‌شود، غزالی هم مطابق عرف و شهرت، نام را همراه با پیشوند ثبت می‌کند: کیخسرو، کیقباد، کیکاووس و غیره به شکلی از هر یک از شاهان ایرانی یاد می‌شود که گویی سرنخی از روند سرشت طبیعت و قانون خلقت‌اند؛ و چنان که گویی اگر از فطرت زمین و آسمان بپرسند، به پادشاهی این انسان‌ها اعتراف خواهند کرد. آن‌ها نشانه‌های مولود طبیعی نژاد کل بشریت را در خود دارند و شکل زندگی همه‌ی انسان‌های هفت اقلیم را پایه‌گذاری می‌کنند. این سیر مرتب و خطی با ورود اعراب به ایران برهم می‌خورد و شکل جمله‌بندی‌ها از نظام فرآیندهای اسنادی^۱ خارج می‌شود.

۱. مایکل هالیدی، بند clause را به شش نوع: مادی، ذهنی، اسنادی یا رابطه‌ای، رفتاری، گفتاری و وجودی تقسیم کرده است. از آن جایی که این طبقه‌بندی مکرر در کتاب‌ها و مقالات ذکر شده است و جهت پرهیز از توضیح واضح‌تر و اطاله کلام از ذکر تعاریف این فرآیندها خودداری می‌شود. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به: سلطانی، ۱۳۸۷.





جمله‌بندی‌های بعد از ذکر این سلسله‌ی پادشاهان ایرانی مانند قبل منظم نیست؛ بدین ترتیب نظام فکری دیگری در تشکیل حکومت برای جامعه‌ی ایرانی متصور می‌گردد. قبل از ورود اعراب، گفتمان حکومتی از فطرت و نژاد و خون و طبیعت نشأت می‌گیرد، ولی پس از ورود اعراب با عقلانیتی قابل ردّ و اثبات مواجه می‌شویم. نظام حکومت اسلامی که در راس آن‌ها یک خلیفه، زمام امور را به دست می‌گیرد. خلیفه از یک سو جانشینی برای پیامبر اسلام ﷺ است، و از سوی دیگر، امیری برای همه‌ی مسلمانان کشورهای تحت سلطه. نظام حکومتی ضامن بلوغی در انسانیت، هدایت، ایمان و اعتقاد به شریعت است. «و از پس او [یزدگرد] مسلمانان چیره شدند و مُلک عجم بستند، و دولت دین و اسلام قوّت گرفت...» (همان، ۹۶). الفاظی که برای شاهان ایرانی استفاده شده است، یعنی «مَلِک»، «پادشاه یا شاه» گاهی برای ذکر صفت یک نفر و گاهی در خطاب و اشاره به این شاهان آورده شده‌اند. این شاهان معمولاً همراه با صفت مثبت به یادها نشسته‌اند و معمولاً صفاتی کنشی یا فاعلی اند^۱ و معلوم می‌کنند که آن پادشاه معمولاً به چه کردار و رفتاری مشغول بوده و با آن کار معمولاً در میان مردم شناخته شده است. صفاتی که برای ملوک و پادشاهان ایرانی در کتاب نصیحة الملوک ذکر شده، اغلب صفاتی ارزشمند و مثبت و قابل تقدیر هستند. البته در چند مورد صادقانه به ویژگی‌های پلید برخی از شاهان ایرانی نیز اشاره شده است. برخی از این صفات عبارتند از: «نگاه‌داشت دین، پادشاهی راندن، رنج و حرب کردن با دیوان، پدیدآوردن زین و سلاح و افزارها و کارهای بزرگ، مکر و دستان و جادویی و جور و ستم و قتل، نام نیک و عدل و داد گستردن، شیرمردی و شیبخون و آشوب جهان، شجاعت و نیکوخواهی، لشکر ساختن و دوست‌داری رعیت، همت بلند، نشست و برخاست بزرگوار، برآمدن کارهای بزرگ و زاهد شدن و...». فهرست مسلسل‌وار فرآیندهای اسنادی در ذکر صفت و سال شاه ایرانی نشان می‌دهد که غزالی به همه‌ی نام‌های مهم در تاریخ ایران باستان اِشْرَاف دارد. وی برای نسبت دادن صفات فاعلی به نهاد جمله‌اش، در بسیاری از موارد از وجه مصدری استفاده می‌کند. مثلاً به جای آن که بگوید بهرام‌گور شکارچی بود. می‌گوید: «از پس او بهرام‌گور بود و نگرش کردن به کارهای رعیت و شکار کردن و شراب خوردن و عشرت کار او بود» (همان، ۹۴). شاید با این روش نوعی هم‌سانی و هم‌شکلی میان جملات مربوط به تاریخ

1. Active.

ایرانیان ایجاد می‌کنند.

شیوه تصنیف و تالیف پس از ورود اعراب و توضیح دولت دینی با روش یادکردی که از شاهان ایرانی داشت، بسیار متفاوت است. برای شرح آن چه بعد از ورود اعراب اتفاق می‌افتد، از عبارات تکراری و همسان استفاده نمی‌کند. نام و سیر تاریخی شاهان را به صورت منظم نقل نمی‌کند. جملات، دیگر مانند قبل چندان کوتاه نیستند و اگر جمله‌ی کوتاهی وجود دارد، در شیوه‌های نحوی مانند جملات قبل و بعد از خود نیست. در واقع نویسنده پس از پایان گرفتن سلسله‌ی شاهان ایرانی مانند حکیمی متکلم و فیلسوفی متعلم به حکمت عملی در نظام گفتمان سیاسی اسلام می‌نشیند. نکته‌ی قابل توجه آن است که برای عبرت و آموزش امیران وقت، برشمردن شاهان ایران باستان را لازم می‌بیند و آگاهی از آن روزگار را ضروری می‌داند. اصرار دارد که آن‌همه را از جهانداران و پادشاهان یاد کند و کامروایی و عاقبت آن‌ها را معلوم گرداند. شاید یکی از دلایلی که در این اصرار وجود دارد آن است که غزالی میان کردار درست و رفتار عادلانه با تدین به دین خاص، تفاوت قائل است؛ بدین معنا که برای باقی گذاشتن نام نیک لزوماً نباید امیر «مسلمان» باشد. شاهان ایرانی دوره‌ی پیشااسلامی بنابر آن چه از نیکی و پلیدی کرده باشند، بدان مشهور می‌شوند. «و یقین بدان که [یادگار] مردم، سخن است، به هر چه کند او را بدان کردار یاد کنند؛ اگر نیک باشد، او را به نیکی یاد کنند و اگر بد باشد به بدش یاد کنند» (همان، ۹۶).

با این نگرش به جز چند مورد کوچک، شاهان پیشااسلامی با صفاتی قابل تقدیر و ارزشمند یاد می‌شوند. شاید انتظار بی‌جایی نبود که متفکر مسلمان و مورد توجه امیران و درباریان به پادشاهان قبل از اسلام، به‌دیده‌ی تحقیرآمیز بنگرد و از پلیدی و منفوری آنان سخن گوید تا بتواند به تمدن و پیشرفت ایران پس از ورود اسلام بیش از پیش پردازد؛ اما از نظر غزالی آن شاهان روزگار خویش به خوبی گذاشتند و رفتند و از ایشان نام ماند و کردار ایشان. دست بر قضا تصریح می‌کند که آن پادشاهان قدیم برای آبادانی این جهان تلاش کردند و با حکمت آیینی خود به عدل و درست‌کرداری روی آوردند: «و بدان که کوشش آن پادشاهان قدیم به آبادان داشتن این جهان بود؛ از بهر آن که دانستند که هرچند آبادانی بیش‌تر، ولایت ایشان بیش‌تر و رعیت به انبوه‌تر. و نیز دانستند که حکیمان جهان راست گفته‌اند که: دین به پادشاهی، و پادشاهی به سپاه، و سپاه به خواسته، و خواسته به آبادانی و آبادانی به عدل [استوار] است و به جور و ستم کردن هم‌داستان





نبودندی...» (همان، ۱۰۰). انوشیروان عادل در نوزده روایت مورد ستایش غزالی قرار می‌گیرد و شاید پربسامدترین ستایش حاکم نیز مربوط به همین پادشاه دوره‌ی پیشااسلامی است. پس از رسیدن به دوره‌ی حکما، خلفا و امیران مسلمان، شیوه‌ی نگارش غزالی تغییر می‌کند و به مقوله‌ی حکومت اسلامی به‌مثابه یک بحث تعلیمی می‌نگرد. نگارش این بخش از باب اول، فقط شامل ذکر نام‌ها و تاریخ پادشاهی افراد نیست؛ بلکه با بنیان‌نهادن تلفیق دین و ملک تلاش می‌کند تا اصول لازم برای گفتمان حکومت اسلامی را متذکر شود.

در این میان، نگارنده تابع فضایی است که در آن زندگی می‌کند و می‌داند از تشویق و تنبیه‌های افراط‌گرایان عصر خود مبری نمی‌ماند. می‌داند که بدبینی‌ها و دشمنی‌های امیران و خلفای اسلامی به‌شدت زنده و جاری است و لازم نیست که با ذکر مطالبی غیرضروری خود را به محل خطر بیندازد. بنابراین، به اصول دینی و الهی در گفتمان حکومتی اشاره می‌کند و با محور قراردادن آن‌ها، به ذکر حکایاتی روشنگر روی می‌آورد و مفهوم مورد نظر خود را ابلاغ می‌نماید. طبیعی است که در نخستین رویکرد خود به خلفای راشدین توجه کند، و البته از میان آن‌ها عمر بن خطاب را بیش از همه بستاید؛ چراکه مطابق مرام خلفای اموی و عباسی عمر بن خطاب هم فاتحی قادر و توانا است و هم در امور حکومت‌داری بسیار سخت‌گیر و جدی. در دوازده روایت از عمر سخنانی می‌شنویم که در نیمی از آن‌ها، فرآیندی گفتاری از وی نقل می‌شود و غیر از یک مورد، فرآیند اسنادی، در چهار جمله‌ی دیگر عمر بن خطاب کنشگری است توانا که فعالانه به وظایف خود عمل می‌کند. مثلاً مدرسان مردم ضعیف است و در اجرای حدود الهی و تلاش برای ایجاد امنیت بسیار جدی است. از میان خلفای راشدین، پس از عمر تنها یک‌بار از امیرالمومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام یاد می‌کند و در آن روایت، علی ابن ابیطالب به سوالی پاسخ می‌دهد.

پس از خلفای راشدین، محبوب‌ترین خلیفه، عمر بن عبدالعزیز است. او به فقرا در ایام قحطی رسیدگی می‌کند؛ در مصرف بیت‌المال دقت می‌کند؛ بسیار عبادت می‌کند؛ همراه با فرزندان در ایام محنت با مردم مشارکت دارد. عمر بن عبدالعزیز در پنج روایت حضور مثبت دارد. فرایندهای گفتاری و کنشی گزاره‌های عبدالعزیز را دربر گرفته است. در کنار این خلفا حکایاتی از مروان، حجاج بن یوسف، ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، زیاد بن ابیه و مامون می‌خوانیم که اکثر آن‌ها با فرایندهای گفتاری به‌نقل از سخنان این

حاکمان می‌پردازد. دیالوگ آن‌ها با فرد یا افرادی که در نقطه‌ای مخالف نشسته است و از نظر فکری یا عملکرد با حاکم همراه نیست، هسته‌ی اصلی حکایت‌های ایشان را تشکیل می‌دهد.

با این‌که بحث این پژوهش در گفتمان پادشاهی ایرانی و گفتمان خلیفگی است، اما وقتی در نصیحة الملوک، برای عبرت و آموزش از حکایات اسکندر و حکمت‌های حکیمان یونان روایت‌های زیادی نقل می‌شود، نمی‌توان این مهاجم جوان را از قلم انداخت. اسکندر در حکایات غزالی، اهل سخن و خرد است. او حاصل اسکندر قرن پنجم و روایت‌های ایرانیان از اسکندری است که مشاوران عاقل و خردمند دارد و از قدرتی بی‌نظیر برخوردار است. در پنج حکایت، اسکندر می‌پرسد، برمی‌نشیند، بارمی‌دهد، معزول می‌کند، می‌فرماید، بر تخت می‌نشیند و غیره.

سقراط، افلاطون و ارسطو نیز در حکایات زیادی به‌همراه حکیمان ایرانی و مسلمان به اصولی از حکمت می‌پردازند که اغلب با خردورزی و همت بلند و عدالت ورزیدن ارتباط دارد. این حکیمان که شاید پیامبر را هم بتوان از آن جمله شمرد، دقایقی را برای حاکم و دست‌اندرکاران حکومت باز می‌کنند که باید با توجه به آن نکات، به کردار و رفتار خود رنگ و شکلی جدید بخشند. گاهی حکیمی گمنام، گاهی پیامبر اسلام ﷺ و گاهی موسی عليه السلام و گاهی بوذرجمهر، گاهی شیبب ابن شیببه، گاهی ابو یوسف قاضی و غیره در این اقوال و روایات برای تبیین اصول گفتمان سیاسی و حکومتی مطلوب غزالی، وظیفه‌ی سخنرانی را برعهده می‌گیرند.

نکته‌ی مهم دیگری که می‌توان برای انشای دو گفتمان پادشاهی و گفتمان خلیفگی مورد توجه قرار داد، وجه افعال است. برای توصیف شاهان ایرانی، چه در فرآیندهای اسنادی و چه در فرآیندهای کنشی و ذهنی، اغلب وجه اخباری استفاده شده است؛ در حالی که غزالی در بخش تحلیل و توضیح اصول حکمت عملی برای گفتمان خلیفگی، از هر دو وجه اخباری و التزامی بهره می‌برد. افعال: بود، شد، آفرید، خرج کرد، برگرفت، پیش آمد، می‌داند و غیره، در وجه اخباری برای بسیاری از شاهان ایرانی استفاده شده‌اند. گزاره‌های خلفا و حکیمان اسلامی این افعال دیده می‌شوند، اما غزالی پس از ذکر روایات به نتیجه‌گیری می‌پردازد و از بایدها و شایدها استفاده می‌کند؛ به این ترتیب وجه فعل این گفتمان به‌سوی التزامی میل می‌کند و به‌صورت مضارع التزامی یا فعل امر نوشته می‌شود: «فرخ آن پادشاهی که از مستی پادشاهی هوشیار شود و پیشکارش راست بود و همنشین





او ناصح بود» (همان، ۱۴۲). در جای دیگر می‌گوید: «و پادشاه باید که کار خویش به دست ناسزاواران باز دهد و اندر دست خداوندان اصل و نسب نهد» (همان، ۱۴۳). بارها از فعل «بدان!» استفاده می‌کند و خواننده را که هم می‌تواند سلطان سنجر یا هر سلطان دیگری باشد، به دانستن مکلف ساخته و او را تحذیر و تنبیه می‌دهد که هان و هشیار باش... .

در ده صفحه‌ی باب دوم، غزالی با توصیفی روشن‌گرانه، وظیفه‌ی همه‌ی وزرای دولت‌های عباسی را تبعیت از وزرای دوره‌ی پیشااسلامی می‌داند و می‌گوید: "پس وزیران و کدخدایان پادشاهان، بر این جمله باید که باشند و راه و رسم پیشینگان نگاه دارند!" به همین روی تنها از وزرای برامکه و سلجوقیان از دوره‌ی اسلامی تمجید کرده است. حتی در تمجید از سلجوقیان، وزرای ایران باستان را معیار سنجش قرار داده و مثلاً نظام‌الملک را با آنان مقایسه کرده است. او می‌نویسد: «تا ایزد تبارک و تعالی به فرّ دولت سلجوقیان آل نظام‌الملک را در وجود آورد و بدان محل و پایگاه باز ببرد که وزیران پیشین بوده‌اند...» (همان، ۱۸۳-۱۸۴).

در باب سوم، بدون ذکر مشخص از هنر خطاطی و رونق آن در دوره‌ی اسلامی (شیمل، ۱۳۶۸، ۲۰) در اغلب حکایت‌هایش اشاراتی به بحث خطاطی و دقت در نگارش به عنوان یک هنر و ذوق دارد؛ گرچه در برخی حکایات به اهمیت کار محاسب، شکل قلم، نحوه‌ی تراشیدن آن و فاصله‌ی سطرها و جنس کاغذ نیز اشاره می‌کند، اما باز هم آداب نامه‌نگاری^۱ را از قول پیامبر از رسوم عجم دانسته و می‌نویسد: "ایشان نامه‌ی بی‌مهر نخوانند" (همان، ۱۹۴). وی دبیری را تحت عنوان ماموریتی حکومتی از زبان ملوک پیشین به عنوان وظیفه معرفی می‌نماید (همان، ۱۸۹). آن‌جا دبیری دیگر منحصر به خطاطی نیست، بلکه فن و مهارتی است که مشتمل بر توانایی‌ها و تجربه‌گی خاصی است. تسلط به علم نجوم، هندسه، کشاورزی و جغرافیا از آگاهی‌های لازمه‌ی شغل دبیری از قول ملوک پیشین است. وجه التزامی افعال مضارع و افعال امری در این باب زیاد است.

بلند همتی در باب چهارم، سیزده حکایت را در خود جای داده است که ده حکایت آن مربوط به دوره‌ی اسلامی است و تعبیرش از همت بلند را به اسراف و بذل و بخشش‌های بی‌حدّ و حصر می‌رساند.

۱. تسلط ایرانیان به آداب نامه‌نگاری مورد تصدیق بسیاری از مورخان دنیای اسلام می‌باشد (ن.ک: احمد امین، ۲۰۰۵م، ۶۸).

در باب پنجم و با اسناد پدیده‌های گوناگون به موضوع‌ها و حامل‌های معنادار، حکیمان ایرانی و غیرایرانی - اعم از مسلمان و غیرمسلمان - نکات بسیاری آموزش می‌دهند. در بیان کاربرد خرد و تیزهوشی در باب ششم، هم از روایت‌های ایرانی و باستانی استفاده می‌کند و هم حکایت‌های دوره اسلامی. در یکی از حکایات به فایده‌ی تیزهوشی و خردورزی در اخذ صلح و عطایا اشاره می‌کند و به صراحت منصور عباسی را به بخل و خست و سفلگی هنگام عطا متصف می‌سازد (همان، ۲۵۱).

غزالی در نصیحة‌الملوک کوشش دارد که قبل از هرچیز آداب پادشاهی و نظام فکری حکومت عادلانه را آموزش دهد. بسیار جالب است که الگوهای خود را در خیلی از موارد از پادشاهان غیرمسلمان ایران باستان می‌گیرد، ولی در عین حال هیچ یک از خلفا را مشخصاً و مستقیم پلید و منفی معرفی نمی‌کند. وی حتی از حجاج ابن یوسف و ابن زیاد هم به بدی و پلیدی یاد نمی‌کند. معیار غزالی در این کتاب، فراگیری کردار و رفتار درست در گفتمان حکومتی است و از هر که، به‌ویژه پادشاهان ایرانی، نکته‌ای در تاریخ مانده باشد، به‌نفع آموزه‌های خود باز می‌گوید.

تفسیر متن و انسجام موضعی صفات

بی‌تردید سخنان غزالی چه در عصر خود و چه پس از وی، شنیده شده و کتاب‌هایش خوانده شده‌اند. آثار فکری ابوحامد بر کسانی چون سعدی و مولوی و عطار و سنایی و دیگران چنان زیاد است که گویی با امتداد آثار مکتوبش در ذهن و زبان شاعران و نویسندگان ایرانی مواجه‌ایم. «اما موارد اخذ و اقتباس و تعلم مولوی از غزالی نیز چندان است که خواننده را جز به این باور نمی‌رساند که دردها و دغدغه‌ها و شناخت‌ها و لطافت‌های این دو روح بزرگ به‌مقدار عظیمی مشترک و مشابه بوده» (سروش، ۱۳۶۳، ۹۷). ضیاء موحد در باب تاثیر غزالی بر سعدی می‌گوید: «امام محمد غزالی بر سعدی تاثیر فراوانی گذارده است. بعضی داستان‌های گلستان عیناً از احیاء علوم دین غزالی است» (موحد، ۱۳۸۸).

فردی با این همه تاثیرگذاری در خط فکری یک جامعه، در این‌جا به مقوله‌ای که سرنوشت جوامع را تعیین می‌کند (امارت و حکومت) می‌پردازد. در باب سرگذشت پیشینیان، از شاهان ایرانی روایت کرده و حکایت‌هایی از ایشان نقل می‌کند. به‌عبارت دیگر، پادشاه ایرانی در قبل از اسلام، ویژگی‌های معلومی دارد و با صفاتی قابل تحلیل،





گفتمان حکومتی سرزمین پهناور را می‌سازد. از برآیند این نوشتار می‌توانیم صفات زیر را برای ایشان منسجم کنیم:

نخست آن که این شاه بر جهان حکومت می‌کند و تمامی هفت اقلیم بر دست او به صورت مستقیم یا غیرمستقیم اداره می‌شود. قدرت و وسعت دایره‌ی مملکت این شاهان، افقی دور را نشان می‌دهد که برای تعیین فاصله‌ی یک فرد عامی یا حتی یک عامل یا حاکم منطقه‌ای کوچک با پادشاه، می‌توان از منتهای آسمان و قعر زمین یاد کرد.

دومین ویژگی مهم این شاهان، داشتن فره ایزدی است. فره ایزدی امری اکتسابی نیست؛ باید در تیره و نژاد باشد. غزالی در باب نخست از قول ارسطاطالیس به این سوال پاسخ می‌دهد که چه کسی به پادشاهی سزاوارتر است: «از ارسطاطالیس پرسیدند که از بزرگان، کدام سزاوارتر است که او را ملک خوانند به‌جز از ایزد تبارک و تعالی؟ گفت: آن که اندرو این همه خصلت‌ها یابی هرچند عاریتی است: نخست علم، و داد دادن و بردباری، و رحیمی و کریمی و آمرزگاری؛ و آن چه بدین ماند. زیرا که آن که بزرگانند به فره ایزدی و روشنایی جان و پاکی تن و فزونی خرد و دانش و بزرگی اصل خویش و به دولت قدیم که در خاندان ایشان بوده است، پادشاه و ملک بوده‌اند» (غزالی، ۱۳۶۱، ۱۲۷).

در این عبارات دو نکته‌ی مهم وجود دارد: یکی آن که مقام ملک را بعد از ایزد باری تعالی می‌خواند؛ دوم آن که ویژگی‌های علم و داد و بردباری و غیره را برای کسانی که فره ندارند، امری عاریتی می‌شمارد و این خصایص را برای شاهزادگان اصیل، امری محتوم می‌داند. این دو نکته باهم بی‌ارتباط نیستند. گویی نیرویی از سوی پروردگار در برخی از مردمان دمیده شده که از ابتدا، نژاد ایشان با امتیاز قابل توجهی از دیگران متفاوت می‌شود. این نکته قبل از آن که امری اجتماعی باشد، مربوط به باوری هستی‌شناختی است و با فلسفه‌ی ذهن مردم یک سرزمین ربط دارد. سوالی که در ذهن مخاطب غزالی مطرح می‌شود، می‌تواند دلیل طرح و اعتنای غزالی به چنین امری باشد. این مسلمان مومن که چه در دیدگاه فلسفی خود و چه از باور صوفیانه خود از اسلام دم می‌زند، قاعدتا نباید بر وجود فره ایزدی صحه بگذارد و برای کسب مقام شاهی لازم بشمارد. هرچند که غزالی رندانه این مطلب را در دهان ارسطو گذاشته و راوی را در مقام بی‌طرفی، صرفاً شنونده قرار می‌دهد، ولی شیوه‌ی سخن و اصالتا اعتنای بدین نیرو، خود نشان از اهمیت فره در ذهن غزالی دارد. وی در ادامه به تفسیر فره ایزدی می‌پردازد و برای آن، شانزده خصلت نیکوی انسانی را ذکر می‌کند: «فره ایزدی بدان که شانزده چیز است: خرد و دانش و

تیزهوشی و در یافتن هر چیزی و غیره، تدبیر در کارها و اخبار بسیار خواندن و سیرالملوک نگاه داشتن و بر رسیدن از کارهای ملوک پیشین؛ زیرا که این جهان باقیمانده‌ی دولت پیشینگان است که پادشاهی کردند و برفتند و هرکس به نام خویش یادگاری ماندند و گنج درست...» (همان، ۱۲۸).

در ویژگی سوم شاهان ایرانی، باید از نوع حکومت مطلق یک نفر بر همه‌ی افراد جامعه یاد کنیم؛ بدین معنا که در گفتمان مورد توجه غزالی، تمامی افراد جامعه در یک سو قرار می‌گیرند و پادشاه به صورت مطلق و منفرد در سویی دیگر. برای این پادشاه حسن و قبح به صورت فرّه ایزدی در طبع و سرشت بنیان نهاده شده است و او قاعدتا با فرّه دارای صفات حسنه بسیار است. گرچه در میان ملوک پیشین برای کسانی مانند: اردشیر، شیرویه یا یزدگرد بزه کاری و پلیدی و بی‌ارزشی هم پیش می‌آید، ولی این امر به صورت بسیار محدود و در اثر عدم جانشینی فرد مناسب رخ می‌دهد. ضحاک نیز از اصل عربی است و پرورش یافته‌ی ابلیس است.

مساله‌ای که نظام پادشاهی ایران را در این گونه کتاب‌ها خاص می‌کند، مطلق بودن آن‌هاست. تنها چندین ویژگی را برای شاه توصیه می‌کنند و وی را برای عدالت و خردورزی و دانش و بردباری ملزم می‌دانند. گرچه در برخی کتاب‌ها وجود وزرا و موبدان و قاضیان و دبیران را یادآور می‌شوند و برای هر یک حکایتی و وظیفه‌ای نقل می‌کنند، ولی در نصیحة الملوک این مقوله بسیار کم‌رنگ است و قدرت مطلقه‌ی شاه را هیچ نظامی، نه انسانی و نه دینی، کنترل نمی‌کند. او فقط دچار عاقبت کارهای خویش خواهد شد و عکس‌العمل رفتار خود را خواهد چشید؛ چه در این دنیا و چه در دنیای دیگر. برای فهم بهتر این نکته می‌توان به وجود یک منطق دینی در گفتمان خلیفگی پرداخت؛ گرچه ایشان نیز از مرزهای شریعت و اخلاق و حکمت عملی پا را فراتر می‌گذارند، ولی دائم در معرض قضاوت اقشاری از متفکرین و مومنین قرار دارند. یا در حکومت یونانی وجود مجلس‌های شورا گاهی شاه یا حاکم را محدود می‌کند و وزرایی محکم که برخاسته از اقشار علمی جامعه‌اند، به شدت بر نوع حکم و حکومت موثرند، ولی تبیین نظام شاهی در ایران در کتاب‌هایی چون نصیحة الملوک به شدت تحت تاثیر اطلاق قدرت یک فرد با نیرویی ماورایی است.

چهارمین ویژگی این نوع شاهی، لزوم تبعیت محض مردم (رعیت) از پادشاه است. با بیان این اصل که «پس بیاید دانستن که کسی را که او پادشاهی و فرّ ایزدی داد، دوست





باید داشتن و پادشاهان را متابع باید بودن و با ملوک منازعت نشاید کردن و دشمن نباید داشتن» (همان، ۸۱-۸۲). در واقع هرچه اطاعت مردم از پادشاه بیش تر باشد، قدرت پادشاه افزون تر خواهد شد.

بحث از گفتمان خلیفگی در کتاب نصیحة الملوک بدان دلیل است که غزالی در ایران دوره‌ی اسلامی به امرا و حکامی که از سوی خلفا مشروعیت می‌یابند، توجه می‌کند و سعی دارد نظام دینی و اخلاقی را با ساختار حکومتی موجود در منطقه تطبیق دهد. در این میان حاکمی که از سوی خلیفه، امیر شده است از ویژگی‌های معلومی برخوردار است. نخست آن که خلیفه فقط بر ایران و یک قوم و نژاد حکومت نمی‌کند. امارت او بر مرزها و قوم‌ها نیست، بلکه ساختار حکومتی او براساس جمعیت‌های متدینین به یک دین شکل گرفته است. ایرانیان مسلمان و ترکان و سایر اقوام عرب و آفریقایی‌ها و حتی اندلسی‌ها تحت سیطره‌ی حکومت خلیفه هستند و عاملان خلیفه بر آن‌ها امارت دارند. بدیهی است در همین جا قاعدتا باید چالش‌های مدیریت قومی و مدیریت دینی را بپذیریم و بدانیم وابسته به میزان عمق آداب و رسوم ملت‌ها و دلبستگی اقوام به فرهنگ و اسطوره‌ها و تاریخ گذشته‌ی خود، طبعا مسائل زیادی در التقاط حکومت‌ها پدید آمده است. دومین ویژگی خلفا در نصیحة الملوک "ظل‌الله‌بودن" است که خود نکته‌ی عمیقی است و باید ریشه‌ی این نوع تفکر را در همان التقاط حکومت قومی و حکومت دینی دانست. در اولین سطور باب اول می‌نویسد: چنان که در اخبار می‌شنوی که «الْأُسْلُطَانُ ظَلُّ اللّٰهِ فِي الْأَرْضِ»؛ سلطان سایه‌ی هیبت خدای است بر روی زمین، یعنی که بزرگ و برگماشته‌ی خدای است بر خلق خویش (همان، ۸۱). البته این سخن غزالی عام است و برای هر سلطانی، چه امیر بعد از اسلام و چه قبل از آن، صادق است. ولی آنچه بر آن باید تاکید کنیم این است که در ادامه‌ی همین مطلب برای اثبات الهی بودن حاکم از آیه‌ی قرآن شاهد می‌آورد که: خدای تعالی گفته است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». تفسیر این چنان است که مطیع باشید خدای را و پیغامبران را و امیران خویش را. پس هر که را خدای تعالی دین داده است، باید که مَر پادشاهان را دوست دارد و مطیع باشد» (همان، ۸۲).

ویژگی سومی که در گفتمان خلیفگی این کتاب وجود دارد آن است که از میان خلفا به تعداد معدودی اشاره دارد و خصوصیات خاصی را مورد تاکید قرار می‌دهد. در این گفتمان از سیر تاریخی خلفا یا امیران ترک و فارس خبری نیست. عمر بن خطاب و عمر

بن عبدالعزیز و چند خلیفه دیگر نام دارند و این امیرالمومنین‌ها بیش‌تر در صفاتی چون ساده‌زیستی، سخت‌گیری در حقوق مردم و عدالت، خداترسی، دانش دوستی و این قسم خصوصیات مورد توجه قرار می‌گیرند.

چهارمین ویژگی این گفتمان در متن مذکور، وجود هشدارها و تحذیرها و تنبیه‌ها است. در بسیاری از حکایات مربوط به این نظام حکومتی از مقابله‌هایی می‌شنویم که عاقلی یا زاهدی یا بزرگی به امیر عبرتی می‌آموزد و به وی نهیب می‌زند: مثلاً شیب ابن شیبیه (متوفی ۱۶۲ق) که بنا به نقل همایی از اعلام زرکلی (همان، ۱۲۶) از خطیبان و ادبای بزرگ زمان بوده است، به خلیفه/المهدی نهیب می‌زند و با جملات امری با وی سخن می‌گوید: «گفت یا امیرالمومنین حذر کن از شبی که آن را روز نباشد و حذر کن از روزی که آن را شب نباشد و تا بتوانی داد کن...» (همان، ۱۲۶).

تبیین گفتمان‌های حکومتی در نصیحة الملوك

بعد از ظهور اسلام، به‌ویژه از زمان عمر بن خطاب، اعراب مسلمان به مناطق عدیده‌ای دست یازیدند و تمدن‌های زیادی را زیر سلطه‌ی خود درآوردند. خلفای بغدادنشین تا پایان خلافت عباسی و شکست از هلاکو، بر ایران بزرگ حکم راندند و مسئولیت روش تفکر دینی-حکومتی این مردم را به‌عهده گرفتند. سطره‌ی نظام سیاسی و ایده‌ی خلافت، بسیاری از متفکران ایرانی و عرب را بر آن داشت که به مقوله‌ی شیوه‌ی حکومت بر ملل اسلامی بیان‌دیشند و مزایا و معایب روش‌های هر دوره را بازبینی کنند. این متفکرین در انواع مختلف آثار، اعم از کلامی، فقهی، تاریخی و ادبی به پادشاهی و امیری در ملل منطقه پرداختند و هر یک نصایحی برای حاکمان وقت خود داشتند. بسیاری از نظریه‌پردازان و فقه‌های بزرگ و متکلمان اهل سنت از ابوالحسن اشعری (متوفی ۳۳۰ق) گرفته تا ابوالحسن ماوردی (متوفی ۴۵۰ق)، قاضی ابوبکر باقلانی (متوفی ۴۰۳ق)، عبدالقادر بغدادی (متوفی ۴۲۹ق) و غیره در کنار ابوحامد غزالی (متوفی ۵۰۵ق) به این مهم توجه نشان دادند (ر.ک: شمس‌الدین، ۱۳۷۹؛ فیرحی، ۱۳۸۸).

خلافت اموی و عباسی گاهی با نفوذ ایرانیان و دیوان‌سالاری آن‌جا اعتبار بیش‌تری پیدا کرد، ولی به‌تدریج با قدرت‌یافتن ترک‌ها در دستگاه خلافت و تنوع و توسعه انواع عقاید در قرن‌های آخر خلافت عباسی، به‌ویژه در قرن‌های پنجم و ششم، نظام فکری حکومت دچار ضعف و سستی و انحطاط شد.





با روی کار آمدن سلاجقه در ایران، به دلیل جنگاوری و تهور بسیار زیاد این قوم، بر گستره‌ی سرزمین‌های تحت حکومت آن‌ها افزوده شد و به همین دلیل، پراکندگی زیادی نیز پدید آمد. «سلاطین سلجوقی هرگز خود را حاکمان بلامنازع یک امپراتوری یک پارچه فرض نکردند. آن‌ها در مقام رهبران گروه‌هایی از قبایل اوغوز به قدرت رسیدند و در ابتدا هم به قدرت عناصر قبیله‌ی خود متکی بودند. امپراتوری سلجوقیان از آن امپراتوری‌هایی بود که از لحاظ ترکیب اجتماعی و قومی هم‌نوایی نداشت. آن‌ها تا پایان سلطنت خویش هرگز پایبند پایتخت همیشگی و ثابت نبودند و به این خاطر است که مراکز قدرت آن‌ها به صورت دوره‌ای و ناپایدار از شهری به شهر دیگر تغییر می‌کند» (باسورث، ۱۳۸۰، ۸۱ و ۱۳۲-۱۳۴).

در همین دوره به همت وزیری به نام، مدارس با عنوان نظامیه تاسیس شد. وجود این مدارس، عامل مهمی در ایجاد تنوع افکار و نظریه‌های گوناگون در علوم دینی و اجتماعی، به ویژه نظام حکمت عملی در دیدگاه‌های حکومتی شد. در سال ۴۸۴ امام محمد غزالی به استادی نظامیه‌ی بغداد برگزیده شد و با حضورش، فقه شافعی و کلام اشعری جان تازه یافت؛ آن‌چنان که زان پس نظامیه‌ها تحت تاثیر مشرب فکری غزالی قرار گرفت و آثارش کتاب درسی مهمی برای طلاب و دانشجویان وقت شد. وی پس از چهار سال به دنبال یک بحران روحی نظامیه را ترک کرد و با لباس صوفیه به بهانه‌ی حج از بغداد بیرون آمد (صفا، ۱۳۸۵، ج ۱، ۲۲۷). غزالی در اواخر عمر پس از تحولات علمی و روحی بسیار در سال ۵۰۳ نصیحة الملوک را خطاب به سنجر نوشت و زان پس تا پایان عمر که دو سالی بیش‌تر طول نکشید، در خانه‌اش منزوی بود. وی چونان فردی فراری از جامعه و مدرسه به کنجی نشسته و در باب سیاست و حکومت و نوع امارت بر مردم، کتابی برای نصیحت نوشت. چنین نگارشی بیش‌تر حکم آن دارد که غزالی از شیوه‌ی حکومت‌داری فعلی به شدت ناامید است و با این که خود را به انزوا رسانده، از سر دلسوزی لازم می‌بیند که برای حاکمان وقت و متفکران جامعه سفارش‌هایی بکند.

در نگاه و وصیت غزالی چندین نکته اهمیت می‌یابد:

۱- هر دو گفتمان به شدت به خدا و الوهیت ارتباط دارد و بدون آن نیرو، اصالتاً جایگاه حکومتی نمی‌یابد. به همین دلیل برای این پژوهش نام‌های گفتمان‌ها را به گفتمان خدا-پادشاهی و گفتمان خدا-خلیفگی تغییر دادیم. پشتوانه‌ی هر دو حکومت، خداوندی است که قدرتی ماورایی به حاکم می‌بخشد و فرمانبران را در مقابل پادشاه یا خلیفه به تسلیم و

اطاعت مطلق می‌کشاند. بدین ترتیب چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام، نقش ایدئولوژی و باورهای مذهبی در پذیرش امور سیاسی و حکومتی غیرقابل انکار می‌نماید. خلفای اسلامی با این که در بطن کار خود قاعدتا باید به این شیوه متوسل می‌شدند و باید از میان مردم و خدمت‌گزار دین می‌بودند، با این حال به احتمال بسیار تحت تاثیر گفتمان خدا-پادشاهی خود را از جنسی فرازمینی می‌شمردند؛ در تایید این نکته، دانشمندانی از جنس غزالی بی‌تاثیر نبوده‌اند. همان‌طور که فرکلاف در باب قدرت معتقد است که این فرمانبر است که فرمانده را می‌سازد، شاید بتوان گفت که یکی از دلایل خدا-خلیفگی، اعتقاد ایرانیان تحت سلطه بودند که چنین تصویری را پدید آوردند و البته به ذات‌قهی خلیفه و امیران ترک نیز خوش آمد و با فاصله‌گرفتن از مردم و زیردستان توانستند هرچه بیش‌تر بر طبل ثروت‌اندوزی و تشریفات و بزرگ‌منشی خود بنوازند.

۲- نگاه غزالی اصولاً به هر گفتمان حکومتی، چه خدا-پادشاهی و چه خدا-خلیفگی نگاهی حاصل از خرد معاش در این دنیای خاکی نیست. ای بسا اگر او به‌عنوان یک اندیشمند تاثیرگذار اندکی پای حاکم را به زمین خاکی نزدیک‌تر می‌کرد، امروزه پس از قرن‌ها میراث‌دار بحث‌های جدی‌تری در حوزه‌ی حکومت اسلامی و حکمت عملی و سیاسی می‌بودیم. ولی آن‌چنان همه‌ی مسائل را به شکلی فلسفی-دینی آمیخته است که باز اندیشمندان را در اقیانوس رمز الوهیت و فره ایزدی و رازهای مربوط به کنش‌های فرد مومن و معتقد غوطه‌ور ساخته است. نتیجه‌ی کتاب و اندیشه‌ی غزالی باز چنین می‌شود که باید ایمان باطن را قوی گرداند و از بزرگانی که حتماً به دلایل الهی سلطان شده‌اند، تبعیت محض داشت. غزالی نه برای جامعه از خرد جمعی، نه از قانون‌گذاری اجتماعی سخن می‌گوید؛ نه دست‌کم به جوامع دیگر نیم‌نگاهی می‌اندازد تا در باب سیاست مدن و شوراها و حقوق رعیت کلامی بیاورد. شاید اگر غزالی از این آسمان بلندمرتبه کمی پایین می‌آمد و با دیدگاهی فلسفی‌تر و دنیایی‌تر به مقوله‌های عینی امارت و حکومت‌داری می‌پرداخت، ای بسا سرنوشت جوامع اسلامی جور دیگری رقم می‌خورد.

۳- گرچه غزالی همه‌ی امور مملکت‌داری را به دین و ایمان مربوط می‌کند، اما بیش‌ترین بسامد نصیحت‌های وی بر دو محور خرد و عدل می‌چرخد. حتی در باب ششم کار خود، در حدود سیزده صفحه به شرف خرد و خردمند می‌پردازد و بسیاری از حکایات باب نخست را بر بنیاد اصالت و ارزش عدل می‌سازد. تعریف خرد از سوی غزالی باز از منشا قرآنی و به‌صورت خاص از واژه‌ی عربی عقل است: «خرد را به تازی عقل گویند و





عقل مشتق است از عقال و حصارى باشد که بر سر کوهی باشد که دست کس بدان نرسد؛ آن را معقل خوانند، یعنی استوار» (غزالی، ۱۳۶۱، ۲۴۸). و عدل نیز چنان که پیش تر آمد، اسباب آبادانی است و مقابل ستم قرار دارد. غزالی ستم را به دو نوع ستم پادشاه بر رعیت یا ستم قوی بر ضعیف، و نوع دوم ستم هر شخص بر تن خویش به وسیله معصیت و شومی آن تقسیم می کند (همان، ۱۰۱). در ستم و عدل میان شاه و رعیت به مقوله‌هایی چون آبادانی شهرها و جای‌ها، نگه‌داری مردم، جلوگیری از کم‌شدن دخل و تهی شدن گنج، ممانعت از این که عیش بر مردمان تلخ و بی‌مزه شود و غیره، توجه می کند. این خردورزی و عدالت‌طلبی را در رفتار مومنانه و دین‌دارانه شاه و برخی موارد رعیت معرفی می نماید.

۴- از جالب‌ترین ذهنیتی که از غزالی در این کتاب می‌شنویم، ترجیح گفتن خدا- پادشاهی بر گفتن خدا خلیفگی و ای بسا بر گفتن‌های حکومتی وقت است. هرگاه به آن پادشاهان قدیم می‌رسد، با صراحت از نام نیک ایشان یاد می‌کند و با جملاتی اخباری و اسنادی ایشان را افراد درستکاری معرفی می‌کند که در عدل و آبادانی کوشیده‌اند و باید آموزه‌های ایشان به حاکمان وقت تعلیم داده شود. مخاطب غزالی، سلطان سلجوقی است که تحت امر خلیفه، به‌ویژه در امور دینی و فقهی است. این سلطان از سوی غزالی به تامل در نیکوکرداری شاهان پیش از اسلام دعوت می‌شود! این مطلب نشان می‌دهد که نویسنده از هویت ملی و نژادی خالی نشده و هنوز در تمام وجودش نظام گفتن‌های خلیفگی انباشته نیست.

نتیجه

راهکار غزالی برای برون‌رفت حکومت رو به زوال عباسی از بحران و به استخدام‌درآوردن نیروی ترکان متعصب سلجوقی، طراحی رابطه‌ای مثلث گونه است که خدا در راس هرم، مردم در قاعده و خلیفه نقش میانجی را ایفا می‌کند. در رابطه‌ی فرضی مطرح‌شده در نصیحة الملوک، خلیفه با خدا از سویی، و با مردم از سوی دیگر در ارتباط بوده است. تئوریسین‌هایی مانند غزالی باورها را می‌سازند. پشتوانه‌ی کلامی اشعری غزالی تقویت‌کننده‌ی تفکر برگزیدگی خاندانی و مطلقه‌گرایی وی بود؛ گویی امثال غزالی، قدرت را از آسمان‌ها گرفته و به شاه یا خلیفه اعطا می‌کنند تا از سویی با ایجاد باور خاص و برگزیده‌بودن خلیفه و قدسی‌کردن ماموریت وی، حکومتش را مشروع ساخته و از سوی

دیگر با تکیه بر همین باور، تبعیت محض را وظیفه‌ی مردم و جامعه بدانند و از آن‌ها فرمانبرهایی مطلق بسازد. فرمان بر بی‌چون و چرا، فرمانده مطلق می‌سازد؛ زمامدار پادشاه باشد یا خلیفه، تفاوتی ندارد. نکته‌ی مهم آن که علی‌رغم رابطه‌ی غزالی با فرمانروایان سلجوقی نگاه ارزشی غزالی به پادشاهان دوره‌ی پیشااسلامی قوی‌تر از خلفای دوره‌ی اسلامی است. از مجموع ۳۹ مورد تمجید پادشاهان ایرانی، نوزده مورد به انوشیروان اختصاص یافته، ولی از مجموع ۱۰ مورد مدح خلفای مسلمان، عمر بن خطاب تنها پنج مورد را دارا می‌باشد. پس جایگاه سه رکن قدرت در گفتمان پیشنهادی غزالی (تعامل دو گفتمان خدا-خلیفگی و خدا^۰ پادشاهی) به قرار زیر است:

جایگاه مردم همان تابع بودن، دوست داشتن پادشاهان و منازعت نداشتن با آنان است؛ همان جایگاهی که برای گفتمان خلیفگی نیز مورد توصیه است. تنها تفاوت در واژگان سازنده‌ی این مفاهیم است. این جا اطاعت از اولی‌الامر، وظیفه‌ی مردم دانسته می‌شود. جایگاه پادشاه نیز در منظومه‌ی فکری ایران دوره‌ی پیشااسلامی بسیار والاست. فردی که به قدرت می‌رسد، فره ایزدی دارد؛ از خاندانی خاص برخاسته و حتی در جایی از متن، عنوان مُغان (عنوانی مقدس برای روحانیت زرتشتی) می‌یابد. جایگاه خلیفه نیز ظل‌الله بودن است؛ نوعی اصطفاء و گزینش خاندانی در انتصاب وی به قدرت تاثیرگذار است. خلافت، فضلی است از جانب خدا که به هر که خواهد، اعطا می‌نماید. بنابراین، در هر دو دوره، قدرت یک امر معنوی و آسمانی است. در هر دو گفتمان، طبقه‌ی نخبه و برگزیده‌ای در جامعه وجود دارند که قدرت به تناوب در دست آنان می‌چرخد. باز تولید مفاهیم با عنوان‌های به‌روز شده هم به‌عهده‌ی نظریه‌پردازان جامعه می‌باشد.



منابع

- ابراهیم حسن، حسن (۱۹۶۴م). تاریخ الاسلام سیاسی و الدینی و الاجتماعی. قاهره: مکتبه النهضة.
- ابن بلخی (۱۳۸۵). فارسنامه. (لیسترانج، گای؛ نیکلسون، رینولد، مصحح). تهران: اساطیر.
- امین، احمد (۲۰۰۵م). فجر الاسلام. بیروت: دارالکتب العربی.
- اندلسی، قاضی صاعد (۱۳۷۶). التعریف بطبقات الامم. (غلامرضا جمشیدنژاد، مصحح). تهران: هجرت.
- باسورث و دیگران (۱۳۸۰). اوضاع اداری سلجوقیان. (آژند، یعقوب، مترجم). تهران: مولی.
- تاجیک، محمدرضا و دیگران (۱۳۷۹). گفتمان و تحلیل گفتمانی: مجموعه مقالات. تهران: فرهنگ گفتمان.
- ثعالبی مرغنی، حسین بن محمد (۱۳۶۸). غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم؛ با مقدمه‌ی زتنبرگ و مجتبی مینوی. (فضائلی، محمد، مترجم). تهران: نشر نقره.
- جاحظ، عمرو بن بحر (۱۳۲۲ق). التاج فی اخلاق الملوک. (احمد زکی پاشا، تحقیق). قاهره: مکتبه امیریه.
- دینوری، ابن قتیبه (۱۴۱۸ق). عیون الاخبار. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۳). فرار از مدرسه: درباره زندگی و اندیشه ابوحامد غزالی. تهران: انجمن آثار ملی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۳). جست‌وجو در تصوف ایران. تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۶۳). غزالی و مولوی (احیاء علوم‌الدین و مثنوی). معارف. (۳)، ۹۱-۱۴۰.
- سعادت، اسماعیل (۱۳۸۴). دانشنامه زبان و ادب فارسی. (ج ۴). تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- سلطانی، علی اصغر (۱۳۸۷). زبان، گفتمان، قدرت. تهران: نشر نی.
- شمس‌الدین، محمد مهدی (۱۳۷۵). نظام حکومت و مدیریت در اسلام. (آیت‌الله‌زاده شیرازی، سیدمرتضی، مترجم). تهران: دانشگاه تهران.





- شimmel، آن‌ماری (۱۳۶۸). خوشنویسی و فرهنگ اسلامی. (اسدالله آزاد، مترجم). مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۲). تاریخ ادبیات ایران. (جلد ۲). تهران: فردوس، چاپ دوازدهم.
- صیامیان گرجی، زهیر؛ جمشیدی، فرانک (۱۳۹۱). جدال میان روایت و واقعیت در تاریخ نگاری. کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۱۷ از ص ۲۵ تا ۳۱.
- طوسی، خواجه نظام‌الملک (۱۳۴۷). سیرالملوک (سیاست‌نامه). (دارک، هیوبرت، مصحح). تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم.
- غزالی، ابو‌حامد محمد (۱۳۶۱). نصیحة‌الملوک. (همایی، جلال‌الدین، مصحح). تهران: انتشارات بابک.
- غزالی، ابو‌حامد محمد (۱۳۷۵). احیاء علوم‌الدین. (جلد ۱). (خوارزمی، مؤیدالدین محمد، مترجم). (خدیدو جم، به‌کوشش). تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۸۷). تحلیل انتقادی گفتمان. (گروه مترجمان. مترجم). (نبوی، محمد؛ مهاجر، مهران، ویراستار). تهران: دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها، چاپ سوم.
- فقیه ملک مرزبان، نسرین؛ فردوسی، مرجان (۱۳۹۱). گفتمان حکومتی در گلستان سعدی. پژوهشنامه‌ی علوم سیاسی، سال هفتم (۲۷)، ۴۰-۷.
- فیرحی، داوود (۱۳۸۸). تاریخ تحول دولت در اسلام. قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- قادری، حاتم (۱۳۷۰). اندیشه سیاسی غزالی. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- لسترنج، گای لو (۱۳۷۳). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. (عرفان، محمود، مترجم). تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- ماوردی، علی بن محمد (۱۳۸۶ق). الاحکام السلطانیة. بیروت: دارالفکر.
- ممتحن، حسینعلی (۱۳۸۳). جنبش ملی ایران در برابر خلافت اموی و عباسی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- یورگنسن، ماریان؛ فیلیپس، لوییز (۱۳۹۱). نظریه و روش در تحلیل گفتمان. (جلیلی، هادی، مترجم). تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- 32.Fairclough, Norman (1995). *Critical Discourse Analysis: The Critical Study of Language*. London: Longman.
- 33.Fairclough, Norman (1989). *Language and Power*. London: Arnold.



سال بیست و یکم / شماره هشتادوسوم / پاییز ۱۳۹۷